

## واکاوی معیار ضروریات دین اسلام و مذهب امامیه

بهنام عباسی اول<sup>۱</sup>، حسین صابری<sup>۲</sup>، سید محمود میر نور بخش<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>مربی، دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تربیت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران  
<sup>۲</sup>آستاد، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران  
<sup>۳</sup>آستادیار، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تربیت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربیت حیدریه، ایران

نویسنده مسئول: [saberi@um.ac.ir](mailto:saberi@um.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۵ / تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۴

### چکیده

اسلام اقرار به اصول است. کلمه اسلام اطلاق دارد و به ظاهری و قلبی تقسیم شده است. کفر در بسیاری از احادیث در مقابل ایمان است نه در برابر اولین مرحله اسلام تا موجب خروج از دین شود. ضروری یک صفتی است که امر شرعی دین یا مذهب فی نفسه فاقد آن است و آن امر در ارتباط با ذهن و عقل فرد و متلبس شدن به صفت ثبوت و وضوح و شهرت و در ارتباط با همه مردم مسلمان یا همه اهل مذهب مصداق پیدا می‌کند و امر دینی می‌تواند دوباره با نبودن آن شرایط به غیر ضروری تبدیل گردد. نتیجه اینکه، انکار ضروری اگر با شبهه، عدم آگاهی و علم باشد موجب کفر و خروج از دین و یا خروج از مذهب نمی‌شود. ضروری ممکن است بخاطر جهل یا شبهه آن و تبلیغات دشمن و امثال اینها، به نظری تبدیل شود. در این صورت ضروری نخواهد بود، هر چند امر دینی بر صفت ضرورت باقی باشد. ضروری دین و مذهب متفاوت از معلوم و تسالم و مجمع علیه است. چون بجز از ضروری همه نظری‌اند و برای اثبات نیاز به دلیل دارند و مورد اختلاف هستند. بهترین ملاک برای تشخیص انواع ضروری این است که امری ضروری یا باید در نظر همه مردم دنیا ضروری باشد، یا در نظر همه مسلمانان و یا در نظر بعضی از مسلمانان ضروری باشد. قطعاً اولی نیست، چون مساوی با بدیهی خواهد شد، پس دوم و سوم تعیین می‌شود، اگر ضروری در نظر همه مسلمانان باشد، ضروری دین خواهد بود و اگر در نظر بعضی از مسلمانان ضروری باشد، ضروری مذهب خواهد شد. منکر ضروری دین اگر انکارش به انکار خدا و رسالت پیامبر (ص) بر گردد، از اسلام خارج می‌شود، اما منکر ضروری مذهب باعث خروج از مذهب تشیع شده ولی مسلمان است. روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای بوده و در پردازش داده‌ها و اطلاعات گردآوری شده نیز از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است.

کلیدواژه: ضروری، ایمان، مذهب

### ۱. مقدمه

دین اسلام دارای اصولی است و در نظر همه مسلمانان اگر کسی اصلی از اصول اسلام را انکار کند که قوام اسلام بر آن استوار است، مثل خدا و یگانی خداوند و رسالت نبی مکرم اسلام، این فرد کافر به دین مبین اسلام شده، چون اسلام اقرار به همین اصول است و لذا اگر بعضی از اصول یا همه اصول را انکار کند، از اسلام خارج شده و مسلمان نیست. این مطلب در نزد همه مسلمانان پذیرفته شده است، اما اشکال و اختلاف در بین علما در این است که اگر مسلمانی ضروریات دین اسلام یا مذهب خودش را انکار کند، باز هم از دین اسلام خارج می‌شود و مطلقاً موجب کفر و ارتداد است؟ یا در صورتی موجب کفر خواهد شد که مسلمان نسبت به ضروری علم و التفات داشته باشد و ضروری در نزد او به اثبات رسیده باشد و یا انکار او مستلزم تکذیب رسالت شود. البته در صورت جهل به ضروری، چه جهل مرکب باشد و چه بسیط، موجب کفر نیست (آل راضی، ۱۴۲۸، ۲۰۸). مسئله این است که ملاک ضروری دین و ضروری مذهب چیست؟ و با چه معیاری می‌شود ضروریات را از یکدیگر تشخیص داد؟ اگر از روی علم و التفات، ضروری دین و مذهب را انکار کند در هر دو صورت از دین خارج می‌شود یا حکم آن در مورد ضروری دین و مذهب متفاوت است؟ در این پژوهش به دنبال ملاک‌های دقیق هستیم تا بوسیله آنها و با رویکرد نو به پرسش‌های مطرح شده، ضروریات را از یکدیگر تفکیک کنیم. روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای بوده و در پردازش داده‌ها و اطلاعات گردآوری شده نیز از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است.

## ۲- کلمه اسلام و کفر اطلاق دارد

کلمه کفر بطور گسترده در روایات مورد استفاده قرار گرفته است و مثلاً فرد مسلمانی که حکم دینی خاصی را انجام ندهد او را کافر دانسته و کافر یعنی کسی که از اسلام خارج شده است. لذا در روایات متعددی، جَحَدَ، كَفَرَ مِثْلَ، جحد ما امر الله، ترک ما امر الله، یا مثل روایت عبدالرحیم «لا یخرجه إلا الجحود والاستحلال» بکار رفته در این گونه موارد باید چه کنیم؟ امام خمینی (ره) می فرماید: «در روایاتی که «کلمه» جحد آمده مانند «جحد ما امر الله»، «ترک ما امر الله»، ارتکاب کبیره و جحد کبیره، حتی روایت عبدالرحیم «لا یخرجه إلا الجحود والاستحلال»، حمل بر مراتب کفر و ایمان کنیم و بگوییم کفر، ایمان و اسلام، مراتب دارد و در نتیجه این روایات «من ارتکب کبیره فهو کافر» را بگوییم یعنی اینها مؤمن کامل نیستند نه اینکه از اسلام خارج اند (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۳/۴۵۲). کافر در این روایات یعنی کسی که درجه پائینی از ایمان را دارد. کلمه اسلام اطلاق دارد و یکی از دو معنی اراده می شود:

### ۱-۱- اسلام ظاهری :

«قرار ظاهری با شهادتین اگرچه با تصدیق و اذعان قلبی نباشد و مراد از ظاهر، آیه ای است که اعراب گفتند. قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَمَّا قُلُ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا (حجرات ۱۴) همین است و آثار دنیوی بر آن مترتب می شود مثل حفظ خون و مال و جواز نکاح و استحقات میراث و... از احکامی که به مجرد شهادتین مترتب می شود و احتیاج به تفتیش باطنی نیست» (آل راضی، ۱۴۲۸، ۲۰۷).

### ۲-۲- اسلام واقعی :

«معنی اسلام واقعی عبارت است از تصدیق و ایمان قلبی به اصول اساسی اسلام همراه با امامت و ولایه و اظهار آن، شاید مراد خداوند از آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...» (آل عمران : ۱۹) همین باشد. و بر همین تعریف همه آثار دنیوی به معنی اول و آثار اخروی مترتب می شود، مثل صحت اعمال و استحقات ثواب و... در اسلام واقعی علاوه بر شهادتین دو نکته مهم وجود دارد، اول: تصدیق و اعتقاد قلبی و صرف اقرار کفایت نمی کند. دوم: اعتقاد به اصول اساسی مثل امامت و عدل، اعتقاد به توحید و نبوت تنها کافی نیست و لذا اصول پنج گانه اصول اسلام واقعی است و همه مکلفان باید به آن اعتقاد داشته باشند اما اعتقاد به بعضی از این اصول، مکلف دیگر مسلمان واقعی نخواهد بود. البته آنچه بر سر زبانها است جدایی برخی از این اصول از یکدیگر است مثل توحید و نبوت و معاد که از اصول اسلام و امامت و عدل که از اصول مذهباند و اسلام به این معنی همان اسلام ظاهری به معنی اول است که اعتقاد قلبی به آن لازم نیست و این برای تعامل در دنیا با دیگران است ولی اسلام واقعی به معنی دوم همان است که خداوند سبحان و پیامبر مکرم اسلام فرموده اند...» (آل راضی، ۱۴۲۸، ۲۰۹). اعتقاد راسخ به اسلام و اصول اساسی آن و عمل به ارکان دین مبین و بکارگیری آن در زندگی و تداوم زندگی فردی و اجتماعی بر اساس آن در جمیع شؤونات زندگی و توسعه معارف الهی در حیات مادی و معنوی در حقیقت همان ایمان و اعتقاد قلبی یا اسلام واقعی و حقیقی است برای تکمیل سخن به چند حدیث اکتفا می کنیم:

### ۳-۲- اسلام و ایمان در نگاه روایات :

فضیل بن یسار از قول امام صادق (ع) نقل می کند و می گوید از امام صادق (ع) شنیدم که فرمودند: ایمان مشارکت در اسلام دارد ولی اسلام مشارکت با ایمان ندارد، چون ایمان در قلوب جای دارد و به وسیله اسلام نکاح و موارث صورت می گیرد و خون محترم است و حفظ می شود،<sup>۱</sup> (کلینی، ۱۴۰۷، ۲/۲۶). پس ایمان مشارکت در اسلام دارد، ولی اسلام مشارک با ایمان نیست؛ یعنی می فرمایند: وقتی کسی می گوید، من ایمان دارم یعنی؛ اسلام آورده و مسلمان است. ولی وقتی کسی بگوید: من اسلام آوردم و مسلمان هستم، معلوم نیست که مؤمن به اسلام هم باشد یا نه. پس بین این دو مفهوم عموم و خصوص مطلق است. واز جهتی هم بین آنها عموم و خصوص من وجه است. ابی صباح کنانی می گوید، امام باقر (ع) فرمود: کسی به امیر المومنین (ع) گفت: کسی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت حضرت محمد داد، مومن است؟ حضرت فرمود: پس واجبات الهی چه می شود؟<sup>۲</sup> (کلینی، ۱۴۰۷، ۳۳/۲). در این حدیث «اسلام» که شهادتین است و «ایمان» که عمل به دستورات خدا و عمل به واجبات است فرق گذاشته شده و آیه ۱۴ سوره حجرات، ظهور در همین تفاوت معنایی دارد که اسلام و ایمان با هم متفاوت اند.

<sup>۱</sup> - کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامیة)، ۸ جلد، ج ۲، ص: ۲۶، (عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَ لَا يُشَارِكُهُ الْإِسْلَامُ وَ لَا يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ مَا وَقَرَ فِي الْقُلُوبِ وَ الْإِسْلَامُ مَا عَلَيْهِ الْمَنَاجِحُ وَ الْمَوَارِيثُ وَ حَقْنُ الدَّمَاءِ وَ الْإِيمَانُ يُشْرِكُ الْإِسْلَامَ وَ الْإِسْلَامُ لَا يُشْرِكُ الْإِيمَانَ.)

<sup>۲</sup> - کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامیة)، ۸ جلد، ج ۲، ص ۳۳. (مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضَيْلٍ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ص كَانَ مُؤْمِنًا قَالَ فَأَبْنُ فَرَايِضَ اللَّهُ.)

در روایتی از قاسم صیرفی آمده که: ثواب بر اساس ایمان فرد است، وی می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: اسلام آوردن باعث حفظ خون و ادای امانت و حلیت نکاح است و ثواب به ایمان است<sup>۳</sup> (کلینی، ۱۴۰۷، ۲۴/۲). پس ثواب علاوه بر اقرار باطنی، نیاز به اقرار ظاهری هم دارد و در آیه سوره نمل به همین نکته اشاره دارد که فرموده: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا... (نمل: ۱۴). در تفاوت ایمان و اسلام احادیث متعددی در کتب اعتقادی و فقهی آمده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و در تفاسیر ذیل آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا...» توضیحات مفصلی بیان شده که مؤید مطالب مطرح شده است (ر، ک، به تفسیر اطیب البیان و...) در حدیث فضیل بن یسار و ابی صباح کنانی و قاسم صیرفی یک نقطه مشترک وجود دارد و آن برتری ایمان بر اسلام است، واجبات و ثواب و عقاب متمرکز بر ایمان است نه اسلام ظاهری هر چند راه ورود به ایمان، اسلام ظاهری یعنی؛ همان شهادتین است. ایمان دارای مراتب و درجاتی است. فرد با ایمان قطعاً مسلمان هست. اما مسلمان می‌تواند مومن باشد یا نباشد و صرف اظهار شهادتین احکام ظاهری اسلام را بر مکتف ساری و جاری می‌سازد. اما اگر مکلف بخواهد در زمره مومنین وارد شود، نیاز به اعتقاد قلبی به همراه عمل صالح دارد که مرتبه بعد از تسلیم است.

### ۳- تعریف ضروری دین و مذهب و تفاوت آن‌ها از یکدیگر از نگاه فقها:

علامه حلی (ره) در ملاک کفر در شرایع الاسلام می‌فرماید: «دهم کافر است: ملاک آن هر کسی است که از اسلام خارج شود و یا آنچه را در دین ضروری دانسته شده، انکار کند مثل خوارج و غلا...» (حلی، ۱۴۰۸، ۴۵/۱) «مراد از ضروری (دین) آن چیزی است که منکر آن کافر می‌گردد. هر چند با دلیل و برهان در نزد او یقین حاصل شود که آن چیز از ضروریات دین است و اجماعی هم نباشد، به‌عنوان مثال این امر در نزد او ثابت شده، و او به یقین رسیده و دلیل کفرش به انکار شریعت و انکار صدق النبوی (ص) برمی‌گردد...» (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۹۹/۳). درمفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه در مورد کافر فرموده: «کسی ضروری از ضروریات دین را انکار کند، کافر است و همین مطلب را از تحریر و چند کتاب فقهی دیگر مثل شرایع و نهاییه الاحکام و ارشاد و کتاب ذکری و تذکره و کتاب بیان و کتاب الروض و از کتاب روضه و حاشیه المیسبه نقل کرده و حتی در نهاییه الاحکام و کتاب تذکره و کتاب الروض، در این خصوص ادعای اجماع کرده است. (عاملی، ۱۴۱۹، ۳۷/۲). «احکام ضروری (دین و مذهب) عبارتند از: احکامی که قیاس آنها با خودش بوده و صدور آنها از پیامبر (ص) و ائمه (ع) بدیهی است بطوری که تحقق آنها در اعتراف به درستی شان در ذهن کفایت می‌کند و نیاز به مقدمه خارجی از قبیل اجماع و غیره نیست.» (همدانی، ۱۴۱۶، ۱۴/۸). ضروری دین بنا بر آنچه ما از بزرگان محقق خودمان (قدس...) شنیده‌ایم این است که: ضروری چیزی است که علمای مسلمان و علمای غیر مسلمان می‌شناسند که آن از چیزهایی است که پیامبر ما (صلی الله علیه و آله) آورده است. مثل نماز و زکات و روزه و حج. بر همین قیاس ضروری مذهب هم آن چیزی است که علمای مذهب شیعه و علمای غیر شیعه می‌دانند که صاحب مذهب ما آن را بیان کرده، مثل بطلان عول و تعصیب. ... ضروری دین چیزی است که دلیل آن در نزد علمای اسلام واضح است به طوری که پس از تصور ضروری، اختلافی ایجاد نمی‌شود و ضروری مذهب هم چیزی است که دلیل آن در نزد علمای مذهب واضح است به طوری که پس از تصور ضروری، اختلافی ایجاد نمی‌شود. بسیاری از مسائل در صدر اول اسلام، ضروری بوده و بعداً به سبب تلبیسات و تدلیساتی که صورت گرفته به نظری ملحق شده است مثل خلافت امیر المومنین علی (ع). (استرآبادی، ۱۴۲۶، ۲۵۲). وحید بهبهانی در باب ضروری می‌گوید: «از آنچه قبلاً گفتیم روشن می‌شود که بسیاری از احکام در زمان رسول خدا (ص) خیلی واضح و آشکار بودند و در زمان ائمه (ع) هم بسیاری از احکام واضح و آشکار بودند و هر دو ظهور به حال خود باقی بود که اولی ضروری دین و دومی ضروری مذهب نامیده شد؛ و این به خاطر این بود که نیازی به دلیل برای اثبات نداشتند. همانطور که بدیهی عقلی نیاز به اثبات ندارد. زمان در مورد ضروری بودن احکام متفاوت است، چه بسا حکمی از ابتدای امر ضروری باشد اما به سبب مخفی ماندن به خاطر حوادث تبدیل به نظری گردد و چه بسا امر نظری به خاطر حوادث زمانی تبدیل به ضروری گردد. و افراد هم نسبت به حکم ضروری متفاوت اند ممکن است یک امری در نزد کسی ضروری و همان امر در نزد دیگری نظری باشد. امر ضروری که نظری شده چه بسا اعلام آن از طرف همه مسلمانان باشد که در این صورت، اجماع مسلمین نامیده می‌شود و یا اتفاق همه شیعیان است که اجماع شیعه نامیده می‌شود و یا علم از اتفاق علما فقط حاصل شده که آن اجماع فقها نامیده می‌شود.» (بهبهانی، ۱۴۱۶، ۲۶۵). مرحوم بجنوردی ضروری دین را چنین تعریف کرده است: منظور از ضروری دین چیزی است که جزء دین بودن آن نیازی به استدلال و امعان نظر نداشته و جزء دین بودن آن را هر مسلمانی می‌داند مگر تازه مسلمانی که آگاهی و اطلاع به احکام و عقاید

<sup>۳</sup> - کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامیة)، ۸ جلد، ج ۲، ص ۲۴. (علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابي ابي عمير عن الحكم بن ايمان عن القاسم الصيرفي شريك المفضل قال سمعت ابا عبد الله ع يقول الاسلام يحقن به الدم و تؤدى به الامانة و تستحل به الفروج و الثواب على الايمان. (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...))

<sup>۴</sup> - طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن (طبع قدیم)، ۱۴ جلد، ج ۱؛ ص ۱۴۵، (۱). کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر باب الایمان شرک الاسلام و لا عکس ص ۲۵- ابن قتیبه، عبد الله بن مسلم، تاویل مشکل القرآن، ۱ جلد؛ ص ۲۶۳ دار الکتب العلمیة - بیروت، چاپ: اول. - طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۲۷ جلد، ج ۲۳؛ ص ۲۲۵، فراهانی - تهران، چاپ: اول. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ۱۶ جلد، ج ۱۳؛ ص ۳۱۸، دار الکتب العلمیة - بیروت، چاپ: اول).

اسلامی نداشته یا در منطقه دوری از شهرهای اسلامی زندگی می‌کند و با مسلمانان رفت و آمد و معاشرت هم ندارد (بجنوردی، ۱۴۱۹، ۳۶۷/۵). مرحوم گلپایگانی می‌گوید: سخن در ملاک ضروری است. ناچاریم از شناخت و بازشناخت آن از غیر ضروری تا منجر به تکفیر مسلمانی یا حکم به خروج از اسلام نگردد پس می‌گوییم: اصطلاح خاصی غیر از اصطلاح جاری در منطق نیست، اهل منطق قضایا را به دو قسم، نظری و بدیهی تقسیم کرده‌اند. اولی: قضایای نظری اثباتش نیاز به دلیل و برهان دارد و تصدیق آن بدون برهان ممکن نیست. مثل گفته ما که عالم حادث است لذا برای اینکه یقین حاصل کنیم نیاز به قیاس و ترتیب صغری و کبری دارد تا حکم به حدوث عالم شود. دومی: اما قضایای ضروری، اثباتش نیاز به قیاس و دلیل و برهان ندارد. مثل گفته ما که آتش داغ است پس بنابراین هر حکم اعتقادی و یا عملی در اسلام که برای اسلامی بودنش نیاز به اثبات ندارد و دلیل نمی‌خواهد، ضروری است مثل نماز و ختنه در اسلام، که در دین اسلام از امور ضروری شده بطوری که هر مسلمان و غیر مسلمانی می‌داند که آن جزء دین رسول الله است و از خصوصیات مسلمانان است (گلپایگانی، ۱۴۱۳، ۱۷۹). در این تعریف‌هایی که از فقها در مورد ضروری دین و مذهب بیان شد ملاک‌هایی را برای تفکیک می‌توان بیان کرد که عبارتند از:

ملاک اول: در ضروری دین و مذهب: ضروری چیزی است که ثبوت آن نیاز به اقامه دلیل و برهان نداشته باشد و مورد ضروری دین، آن چیزی است که ثبوتش در دین واضح و روشن باشد بطوری که انسان برای اثباتش نیاز به اقامه دلیل نداشته باشد، مثل اصل وجوب نماز و روزه (آل راضی، ۱۴۲۸، ۲۰۹-۲۰۲۰). اما ضروری مذهب وضوح و ثبوت آن در مذهب به حدی است که اثباتش نیاز به اقامه دلیل برای افراد آن مذهب نداشته باشد، مثل امامت و ولایت حضرت علی (ع) و مسح سر و پا در وضو.

ملاک دوم: رسیدن چیزی به حد ضرورت (در دین و مذهب) به این معنی، یک مرتبه‌ای نیست و هر چیزی که به دین منسوب است در ابتدا، دلیلی بر اثبات آن دلالت کرده که اگر آن دلیل نبود شناخت ثبوت آن چیز در دین برای ما امکان نداشت و در مرحله اصل ثبوت، ضروری از غیر آن مشخص نبود چون همه آنها هنگام اثبات در دین نیاز به دلیل و اقامه برهان داشت و اینکه ضروری از غیر آن در مراحل بعدی جدا می‌شود، نیاز به اکتساب بعض امور دینی به صفت ضرورت است و این هم نیاز به سبب‌های زیادی دارد که از جمله: ۱- اهتمام وسیع شارع است در تاکید بر آن امر دینی، ۲- وجود ادله واضح و روشن (قرآن، سنت) از جهت دلیل و سندیت داشتن. ۳- ادله دلالت‌کننده بر اینکه آن مورد، از رکائز و شعار دین است و فرد، مسلمان نخواهد بود مگر اینکه اعتراف و اقرار به آن داشته باشد. ۴- تمام ادله بر آن اتفاق داشته باشند و دلیل معارضی هم نباشد. ۵- تمام علما بر آن اتفاق نظر داشته باشند و کسی مخالف نباشد. ۶- دایره نشر و ترویج معارف دینی به وسیله ابزارهای مختلف، وسیع و گسترده باشد و در بین مسلمانان شیوع پیدا کند.

بعضی از این موارد یا همه آنها باعث ارتکاز و ثبوت یک مطلب در ذهن مسلمانان شده بطوری که در نزد آنها به صورت یک امر ضروریه الثبوت در آمده که اثبات آن بعنوان یک امر دینی نیاز به استدلال ندارد هر چند قبلاً این طور نبوده و این مطلب بیان گر این نکته است که بعضی از اموری که در زمان ائمه اطهار (ع) ضروری بوده‌اند در زمان پیامبر (ص) ضروری نبوده‌اند. چرا که آن زمان، زمان بیان احکام و تعلیم احکام برای مسلمانان بوده و در این مرحله غالباً این معارف به حد ضروری نمی‌رسیده‌اند. با مرور و گذشت زمان بعضی از معارف در ذهن تابعان اصحاب با اسباب و دلایل متعدد رسوخ کرده تا به حد ضروری رسیده است و این یک روال و عادت در زمان ائمه (ع) نیز بوده و همین طور بعضی از ضروریات در زمان ما، در عهد ائمه (ع) ضروری نبوده‌اند تا چه رسد به زمان رسول الله (ص) و لذا باید دو امر را لحاظ کنیم:

۱- بیان احکام بصورت تدریجی بوده است.

۲- ترس و تقیه نسبت به بیان و نشر بعضی از احکام وجود داشته است (آل راضی، ۱۴۲۸، ۲۰۹-۲۲۰).

از آنچه گفته شد روشن می‌شود: تاثیر عکس آن موارد هم وجود دارد. یعنی؛ همانطور که گذشت زمان و پیشرفت زمان در ضروری شدن امور دینی (مذهبی) موثر است اگر زمان مقترن با بعضی از عوامل مثل اختلاف و اجمال... شود ممکن است گذر زمان صفت ضروری را از بعضی امور دینی که ضروری بوده‌اند، سلب کند و این از ظرفیت‌های سیاسی و اجتماعی و غیره که بوجود می‌آیند و در حسر، ترویج و تبلیغ معارف موثرند، متابعت می‌کند و حتی ظرفیت‌های خاص مثل انکار بعضی از معارف یا اهمال و عدم ذکر آن در کتب و محافل و اینها بطور طبیعی در اصل ضروری و بداهت چیزی موثرند و در این صورت اثبات یک چیز نیاز به برهان و اثبات دارد و گاهی تشکیک و انکار در اصل ثبوت نسبت به آن مورد، وارد می‌شود و این اصل واقعاً طبیعی است. چون در سایه همین ظرفیت‌ها است که مانع از نشر معارف می‌گردد، مگر به مقداری که سلطه حکام اجازه دهد. (آل راضی، ۱۴۲۸، ۲۰۹-۲۲۰). همه این موارد در مورد مذهب هم مصداق دارد.

ملاک سوم: ضروریات دین و مذهب در ضرورت ثبوت و بدیهی بودن و آشکار بودن مساوی نیستند، بلکه متفاوت‌اند. بعضی در درجه عالی از بداهت هستند، مثل اصل وجوب صلاه و حرام بودن شراب و در همین حال بعضی دیگر اینطوری نیستند. اگر چه ضروری‌اند، مثل معراج و نفی حدّ و مکان از خداوند متعال و اینگونه مسائل، این مطلب سزاوار است که به آن توجه شود، هنگامی که صفت ضرورت برای چیزی ثابت می‌شود یا از آن سلب می‌گردد. پس سزاوار نیست که به سوی انکار ضرورت چیزی در مقایسه با چیز دیگر که ضرورتش واضح است یا در آن چیزی که بداهتش بصورت مساوی دیده نمی‌شود، شتاب کنیم. (آل راضی، ۱۴۲۸، ۲۰۹-۲۲۰).

ملاک چهارم: مفهوم (ضروری) مساوی مفهوم (معلوم) و مفهوم (مجمع علیه) نیست. چون معلوم و مجمع علیه ضروری نیستند. مثل حرمت غیبت و حرمت ازدواج با زن در عده و وجوب وفا به شرط در عقود و امثال اینها، هر چند معلوم و مورد اتفاق علمایند. اما اینها به مجرد معلوم بودن و مورد اتفاق

علما بودن، ضروری نشده‌اند و نیاز به اثبات و استدلال دارند. کلام در این است که نسبت بین اینها عموم و خصوص مطلق است یا عموم و خصوص من وجه؟ آیا ممکن است ضروری غیر معلوم باشد و لو در نزد بعضی مجمع علیه هم نباشد؟ اگر این ممکن باشد نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه خواهد بود وگرنه عموم و خصوص مطلق است.

ملاک پنجم: ضروری صفتی است که یک امر دینی متلبس به آن شده و این امر واضح و روشن است و قیاس آن با خودش می‌باشد. در ضروری دین علمای اسلام و غیر اسلام می‌دانند آن را پیامبر (ص) آورده است و ضروری مذهب هم چیزی است که علمای دین اسلام و علمای مذهب شیعه می‌دانند که آن را صاحب مذهب آورده است و هیچ یک از علما در آن اختلاف ندارند. تنها کسی که ممکن است در آن اختلاف کند یا تازه مسلمان است و یا کسی که تازه مذهب شیعه را پذیرفته است.

#### ۴- تفاوت ضروری دین و مذهب از بدیهی، تسالم و مجمع علیه

معیارهای تفاوت ضروری دین و مذهب چیست؟ چگونه ضروری دین را از ضروری مذهب و این دو را از بدیهی و تسالم و مجمع علیه تشخیص دهیم؟ چند راهکار برای تشخیص ضروری دین و مذهب از بدیهی و تسالم و مجمع علیه وجود دارد و در ابتدا باید حد و حدود هر یک به درستی تبیین شود تا تشخیص آن خیلی ساده و روان صورت گیرد.

۴-۱- مراد از ضروری این است که: ثبوت آن در نزد همه ضروری باشد.

۴-۲- مراد از ضروری این است که: در نزد بسیاری از مردم و عموم مسلمانان ثبوتش ضروری باشد.

۴-۳- مراد از ضروری این است که: در نزد طائفه خاصی از مسلمانان ثبوتش ضروری باشد. (آل راضی، ۱۴۲۸، ۲۰۹-۲۲۰).

واضح است که ضروری بنا بر احتمال اول ملازم معلوم و مجمع علیه است. زیرا فرض بر این است که شیء به این معنی ممکن نیست ضروری باشد. ولی معلوم و متفق علیه نباشد. بر خلاف دو احتمال دیگر که فرض انفکاک ممکن است. پس چیزی اگر ثبوتش ضروری باشد، در نزد عده زیادی یا نزد گروه خاصی منافات ندارد که در نزد عده‌ای بخاطر شبهه یا مثل آن معلوم نباشد. ظاهر در اقوال این است که: صحیح ترین احتمالات، احتمال دوم است چون علما اتفاق نظر دارند که انکار ضروری ممکن است به خاطر جهل یا به خاطر شبهه و امثال اینها ثابت نشده باشد، هر چند شیء بر صفت ضرورت باقی باشد. اما در اینکه آیا انکار ضروری موجب کفر می‌شود یا نه؟ اختلاف کرده‌اند و در خواهیم یافت که این اختلاف عمده ترین بحث در این مورد است و همچنین فرض گرفته‌اند، جهل به ضروری ممکن است که در نتیجه دوری از مراکز معرفتی و علم باشد یا چیز جدیدی باشد در اسلام، و این فرض در مورد کسی که تازه به بلوغ رسیده ممکن است. همه این مسائل بطور آشکار دلالت دارد بر اینکه ضروری در نزد علما مساوی با معلوم در نزد همه نیست و گاهی ممکن است در نظر بعضی از مردم معلوم نباشد و این تأثیری در ضروری بودن آن نداشته باشد و این مطلب ثابت نمی‌کند، مگر احتمال اول را که «ضروری باید در نظر همه ثابت و معلوم و شناخته شده باشد». اگر این را اراده نکنیم، در این صورت امر مردم بین احتمال دوم و سوم باقی خواهد ماند. مگر اینکه اتفاق بر عدم کفر منکر ضروری به معنی سوم، موجب بطلان این احتمال شود و لذا به کفر منکر ضروریات مذهب حکم نشود با اینکه آن امر به حد ضروری در آن مذهب رسیده باشد (آل راضی، ۱۴۲۸، ۲۱۰-۲۲۰). به عبارت دیگر: اینکه چیزی ضروری باشد، ضروری از صفات واقعی ثابت فی حد نفسه برای چیزی، با قطع نظر از چیز دیگر نیست، بلکه ضروری صفتی است که از ثبوت و آشکار بودن چیزی در شریعت و عدم نیاز به استدلال در عقل انسان، نشأت گرفته و واضح است که این ارتباط، ارتباط محکمی به نظر مردم به آن امر دارد که در نزد آنها شرعاً واضح و ثبوتش شایع باشد، پس هر چیزی که اینطور باشد، واقعاً ضروری است هر چند منکر، آن را ضروری نداند و اصل ثبوت آن را هم در شرع انکار کند. زیرا برای توصیف حکم به ضروری معنایی وجود ندارد. مگر اینکه فرض ضروری در نظر مردم به حدی از وضوح و شیوع برسد که ثبوتش نیاز به اقامه دلیل نداشته باشد و احکام- با قطع نظر از وضوح حکم در نزد مردم و عدم نیاز برای اثباتش به استدلال، معنایی ندارد - به ضروری و غیر ضروری تقسیم شود و این تقسیم با ملاحظه آنچه ذکر شد، کیفیت ثبوت در نظر مردم صحیح است، پس بعضی از احکام به حسب نگاه مردم به حد ضروری می‌رسد و بعضی به آن حد نمی‌رسد.

۴-۴- مهمترین نکته در تفاوت ضروری دین و مذهب را با یک سؤال تشریح می‌کنیم:

در این که یک چیزی به نظر مردم ضروری باشد، نظر گروهی از مسلمانان کفایت می‌کند، یا باید در نظر همه مسلمانان این طوری باشد؟ این مسئله اهمیت زیادی دارد، وقتی که واقع خارجی را برای طائفه‌های مسلمان لحاظ شود. وقتی می‌بینیم در بعضی از طائفه‌های مسلمان امر خاصی ثابت شده و به حد ضروری رسیده در حالی که طائفه‌های دیگر مسلمان در اصل ثبوت آن یا در حد ضرورت آن مخالفت کرده‌اند، در همین حال اگر انسان این امر را که علم به ضروری بودن آن دارد انکار کند، در نزد همان طائفه، آیا او محکوم به کفر می‌شود؟ جواب واضح است بنابر مطلب اول یعنی اگر ضروری در نزد گروه خاصی کافی باشد، حکم به کفر او می‌شود و از اسلام خارج می‌گردد، چون امر ضروری را که علم به آن داشته انکار کرده، اما بنا بر مطلب دوم که باید در نزد همه مسلمانان ضرورتش ثابت باشد و تا امری ضروری نشده، حکم به کفر او نمی‌شود. روشن است که نمی‌شود به امر اول ملتزم شد چرا که بطلان لازم آن، واضح است و آن تکفیر سایر طایفه‌های مسلمان است، کسانی که منکر ضروری بودن بعضی از چیزهایی هستند که در نظر طائفه خاص دیگر ثابت و ضروری‌اند و به همین خاطر علما اتفاق نظر دارند بر اینکه، انکار بعضی از ضروریات مذهب موجب خروج از اسلام نمی‌شود و اگر بنابر اول شد، باید حکم به کفر چنین فردی شود. این دلیلی واضح بر صحیح بودن فرض دوم است که انکار ضروری موجب کفر است که در نظر همه مسلمانان

ثابت و ضروری باشد نه در نظر طائفه خاصی از مسلمانان. از همین جا روشن می‌شود که ناچاریم قید دیگری به تعریف سابق در ضروری اضافه کنیم و آن این است که: آنچنان ثبوت آن در نزد همه مردم ضروری باشد، به طوری که در بین عموم و هر کسی که در آن دین زندگی می‌کند و آن دین را برگزیده، شناخته شده باشد، اگر چه او از خواص علوم شرعی آن دین هم نباشد. اما اگر آن امر، در نزد طائفه خاصی ثبوتش ضروری باشد، از ضروریات دین محسوب نخواهد شد و از ضروریات مذهب خواهد بود، هرگاه آن امر در نزد همه مردم آن مذهب، ثبوتش ضروری باشد و شاید از این موارد باشد، خمس سالانه و مباح بودن ازدواج موقت و مثل این مطالب، هرچند اینها ثبوتش ضروری است به معنی اینکه نیازی به اقامه دلیل بر اثباتش وجود ندارد، ولی اینها از ضروریات دین که احکام خاصی بر آن مترتب شود، محسوب نمی‌گردد (آل راضی، ۱۴۲۸، ۲۱۰-۲۲۰).

حاصل مطلب اینکه: ضروریات اموری هستند که ثبوتشان در دین و یا مذهب در نظر همه مردم آن دین و مذهب واضح است به طوری که انسان عادی که در آن دین و مذهب رشد کرده، آن را می‌شناسد تا چه رسد به متخصص در علوم دینی، پس ضروریات قوامشان به دو چیز است:

الف) ثبوتش ضروری باشد به معنایی که گذشت. ب) اینکه ثبوتش ضروری باشد در نزد همه مردم نه یک طائفه خاصی از آنها (آل راضی، ۱۴۲۸، ۲۲۰). چند نکته از مطالب بالا به دست آمد:

۱- بسیاری از معارف و مطالب دین در ابتدا ضروری نبوده و کلمه دلیل که در تعریف استرآبادی آمد بیانگر این نکته است که تمام آنچه پیامبر (ص) آورده اند با دلیل بوده و حتی با استفاده از اعجاز به مردم معرفی کرده‌اند و به مرور این دلیل‌ها چنان واضح و آشکار شده که بعضی آن را بدون مطالبه دلیل قبول می‌کردند اما بعضی از معارف نظری بوده و با دلیل و استدلال برای مردم بیان می‌شده است.

۲- ضروری در ارتباط با مردم مسلمان معنی پیدا می‌کند و اگر فقط نزد علما ضروری باشد طبق این تعریف اگر عالمی از علما ضروری را انکار کند، مرتد خواهد شد نه مردم عادی، در حالی که این خلاف فرض است و ما دنبال نوع نگرش مردم به احکام هستیم و می‌خواهیم بدانیم، اگر فرد مسلمانی حکمی را انکار کرد، شرع برای او چه حکمی صادر خواهد کرد و مستندات حکم چیست؟

۳- ضروری اگر در نزد همه مردم عالم باشد به معنی معلوم و مجمع علیه است. پس قطعاً این معنی مورد نظر نیست.

۴- اگر ضروری در نزد بسیاری و یا همه مسلمانان ضروری باشد، در این صورت ضروری دین خواهد بود و همه فرق اسلامی را در بر می‌گیرد و اگر فرد مسلمانی ضروری را با این معنی همراه با علم و التفات انکار کند، و این به انکار رسالت نبی و انکار خدا بر گردد، از اسلام خارج خواهد شد.

۵- اگر ضروری در نزد گروه خاصی ضروری باشد و همه آن گروه خاص جزء یک مذهب باشند، در این صورت ضروری مذهب خواهد بود و انکار امر ضروری باعث خروج از مذهب خواهد شد و شیعه محسوب نشده، ولی مسلمان است و کافر نخواهد بود.

۶- جناب شیخ آل‌راضی قیودی را به تعریف ضروری اضافه کرده‌اند که تا حدودی از دیگر تعریف‌ها روشن تر شده، اما لازم است به ضروری قیود دیگری اضافه شود تا دایره ضروری دین و مذهب با استناد به مطالب علمای دقیق تر تعیین گردد. هرچند ارائه تعریف کار دشواری است این تعریف را ارائه می‌دهیم و هر نقدی که باشد، پذیرا هستیم.

ضروریات دین عبارتند از: اموری که نزد جمیع مسلمین به صفت ثبوت و آشکار بودن و عدم نیاز به استدلال در عقل و به شیوع مزین شده و ارتباط این امور در ذهن مردم چنان مستحکم شده که در نزد آنها شرعاً واضح و ثبوتش شایع شده، و از متسالم علیه و مجمع علیه بالاتر است و هر مسلمانی می‌داند که جزء شریعت پیامبر (ص) است، مگر تازه مسلمان یا کسی که با مسلمانان همراهی و همکاری ندارد. ادعای ما این است که این تعریف ضروری دین، تعریفی جامع و مانع است که می‌تواند در جهت باز شناخت ضروریات دین از امور متسالم و مجمع علیه و ضروری مذهب کمک شایانی کند و دایره ارتداد را مضیق کند و ضروری مذهب را جدا کند. در این تعریف عکس و طرد وجود دارد و دارای ویژگیها و قیودی است که به شرح زیر است:

۱- نزد همه مسلمین: با این قید ضروری نزد همه انسانها (بدیهی) و ضروری در نزد گروه خاصی (ضروری مذهب) خارج می‌شود و معنی ضروری مذهب با حذف کلمه همه مسلمین و قرار دادن بعضی از مسلمین به جای آن بدست می‌آید.

۲- صفت ثبوت و وضوح و عدم نیاز به استدلال در عقل، این قید بیان کننده این نکته است که هر امری در شریعت می‌تواند به این صفت مزین شود. ضروری ذاتی حکم شرعی نیست، می‌تواند از این صفت عدول کرده و از ضروری بودن خارج شود.

۳- ارتباط این امور در ذهن مردم چنان مستحکم شده، این قید بیانگر این است که ضروری صفتی است که در ارتباط امر شرعی با ذهن مردم حاصل شده و اگر این ارتباط از بین برود، قطعاً صفت ضروری از امر شرعی ساقط خواهد شد و مساوی با غیر ضروری است. هر چند آن امر فی نفسه و فی الواقع ضروری باشد.

۴- از متسالم علیه و مجمع علیه بالاتر است، این قید اغیار را از تعریف ضروری خارج می‌کند و دایره ضروری را مضیق کرده و از بسیاری از اشتباهات که در موارد ضروری پیش آمده و بعضی متسالم علیه و اجماعیات را با ضروری در یک ردیف آورده‌اند، جلوگیری می‌شود.

۵- هر مسلمانی می‌داند که جزء شریعت پیامبر (ص) است. مگر تازه مسلمان، این قید مردم عادی و علما را شامل می‌شود. چون ممکن است امری در نزد فقها و اندیشمندان ضروری باشد، اما مردم عادی به ضروری بودن آن واقف نباشند. در این تعریف تنها تازه مسلمان غیر واقف به احکام را استثنا کرده است. برای واضح شدن مطلب؛ تسالم، اجماع، عرف و سیره عقلا را تعریف می‌کنیم.

مصطفوی در درس خارج می‌فرماید: تسالم بالاتر از اجماع (است) یعنی اختلاف بین فقها بطور عادتاً ناممکن است، ارسال مسلم است یعنی به عنوان مطلب مسلم بین کل فقها ثبت شده است. همه فقهای حاضر و غائب، گذشته و آینده به عنوان ارسال مسلم که هیچ اختلافی در آن نیست تا به آن بر می‌خورد، دیگر تحقیق نمی‌خواهد از مسلمات معتبر است، این می‌شود مورد تسالم. مورد تسالم که شد، ریشه تسالم در فقه، ضرورات فقهی است. گفتم سیره عقلا هم سطح با اجماع است. ارتکاز عقلا هم سطح با تسالم است منتها تسالم بین فقها در امور دینی و شرعی است، ارتکاز بین عقلا در امور عقلایی است. ایشان در مورد اجماع و عرف می‌گویند: مسئله اجماع عبارت است از: توافق فقها نسبت به یک حکم شرع. و سیره فقها اجماع عملی است. بطور کل نقش عرف فقط در تشخیص معانی است. تشخیص معنا یا تشخیص ظهور، فرق نمی‌کند. از باب مدلول بگوییم، می‌گوییم معنا از باب آثار بگوییم، ظهور... (مصطفوی، ۱۳۸۸). امام خمینی (ره) می‌فرماید: اینکه یک معنایی عقلاً ضروری باشد، به این معنی است که آن معنی آشکار باشد و در نزد عقل نیاز به دلیل نداشته باشد. مثل یک، نصف دوتا است و اینکه کل بزرگتر از جزء است، اما اینکه یک چیزی نزد عده‌ای خاص ضروری باشد، به دلیل داشتن ادله روشن و در نزد عده‌ای دیگر، در امور عقلی و امور شرعی اینطور نباشد، موجب ضروری بودنش نخواهد شد. بسیاری از احکام شرعی ضروری و واضح است در نزد علما، یا در نزد افراد متعبد، یا در شهری که غلبه با علما است ضروری شده، با اینکه اینها در نزد جمیع مسلمین ضروری نشده‌اند، مثل پاک کنندگی باران و خورشید، آنچه از آن بحث می‌کنیم از این قبیل است. پس انکار ضروری به خودی خود موجب کفر نیست، زمانی موجب کفر است که مستلزم انکار خدا، انکار وحدانیت خدا یا انکار نبوت پیامبر اکرم (ص) شود (امام خمینی، ۱۳۷۶، ۱/۱۲۵). «بسیاری از ایشان جاهل قاصرند نه مقصر بلکه اندکی از آنها مقصرند، مردم عوام آنها مشخص است، چون هیچ‌گونه اختلافی از مذاهب در ذهن آنها وجود ندارد و آنها به بطلان دیگر مذاهب و صحت مذهب خودشان معتقدند، مثل مسلمانان عوام، به دلیل تلقین و رشد در محیط اسلامی، در ذهن آنها اختلافی نیست و عوام ما به بطلان دیگر مذاهب و صحت مذهب خودشان عالمند. پس از این جهت بین عوام ما و آنها فرقی نیست. و کسی که قطع دارد باید از قطع خود پیروی کند و گناهکار و سرکش نیست و عقوبت برای متابعت از قطعش صحیح نیست. اما غیر عوام آنها به دلیل تلقینات از ابتدای طفولیت و رشد در محیط کفر، جزم و قطع به مذهب باطل خودشان پیدا کرده‌اند، به طوری که هرچه خلاف مذهبشان باشد، با عقلی که خلاف حق رشد کرده و سرشته شده، رد می‌کند. پس عالم یهودی و مسیحی مثل عالم مسلمان که دلیل نادرستی را نمی‌بیند و بطلان دلیل غیر صحیح برای او یک امر ضروری است، چون صحت مذهبش در نزد او امری ضروری است و هیچ احتمال خلافی وجود ندارد» (امام خمینی، ۱۴۱۵، ۲۰۰/۱). سخن امام خمینی (ره) هم یکی از مؤیدات بسیار عالی است که ضروری را محدود می‌کند و از سرایت دادن آن از یک منطقه به منطقه دیگر یا از شهری به شهر دیگر یا از یک گروه و قوم خاص به دیگری جلوگیری می‌کند و بیان می‌کند امر دینی در صورتی که متلبس به صفت ضرورت گردد و شیوع پیدا کند و فراگیر شود، بطوری که همه مسلمانان را در بر گیرد، ضروری خواهد بود و در غیر این صورت، ضروری در نزد گروهی خاص است، که ضروری مذهب خواهد شد و حکم آن خروج از مذهب است نه خروج از دین.

## ۵- نتیجه گیری

از آنچه بیان شد این نتایج بدست می‌آید:

- ۱- منظور از اسلام واقعی مراتب ایمان است و در احادیث ایمان بر اسلام ظاهری برتری دارد، واجبات و ثواب و عقاب متمرکز بر ایمان است نه اسلام ظاهری هر چند راه ورود به ایمان، اسلام ظاهری یعنی همان شهادتین است. فرد با ایمان قطعاً مسلمان هست، اما مسلمان می‌تواند مومن باشد یا نباشد. کفر در روایات دارای مراتبی است، یک مرتبه، کفر در برابر اصل اسلام است که حکم شرعی آن خروج از دین است، و مرتبه دیگر آن کفر در برابر ایمان است که کافر مسلمان است و مرتبه پایین تری از ایمان را دارد و کفر در بسیاری از احادیث از این نوع است.
- ۲- چند ملاک برای بازشناسی ضروری دین و مذهب از یکدیگر وجود دارد که عبارتند از:
  - الف) مراد از ضروری بطور عام چیزی است که واضح و آشکار باشد و ثبوت آن نیاز به اقامه دلیل و برهان نداشته باشد.
  - ب) رسیدن چیزی به حد ضرورت به این معنی، یک مرتبه ای نیست و بصورت تدریجی بوده است.
  - ج) همه ضروریات دین و مذهب در ضرورت ثبوت و بدیهی بودن و آشکار بودن مساوی نیستند مثل صلاه در دین و خمس و مسح سر و پا در مذهب.
  - چ) مفهوم (ضروری) مساوی مفهوم (معلوم) و تسالم و مفهوم (مجمع علیه) نیست.
  - ح) ضروری دین و مذهب در تعریف خیلی نزدیک به هم هستند اما در مصداق و احکام خیلی متفاوتند. (خ) ضروری دین عام است و اطلاق آن بر همه مسلمانان است، در حالی که ضروری مذهب بر بعضی از مسلمانان قابلیت صدق دارد و خاص است.
- ۳- ضروری ممکن است بخاطر جهل یا شبهه آن و تبلیغات دشمن و امثال اینها، به نظری تبدیل شود. در این صورت ضروری نخواهد بود، هر چند امر دینی بر صفت ضرورت باقی باشد. ضروری دین و مذهب متفاوت از معلوم و تسالم و مجمع علیه است. چون بجز از ضروری همه نظری‌اند و برای اثبات نیاز به دلیل دارند و مورد اختلاف هستند. بهترین ملاک برای تشخیص انواع ضروری این است که امری ضروری یا باید در نظر همه مردم دنیا ضروری باشد، یا در نظر همه مسلمانان و یا در نظر بعضی از مسلمانان ضروری باشد. قطعاً اولی نیست، چون مساوی با بدیهی خواهد شد، پس دوم و سوم تعیین می‌شود، اگر ضروری در نظر همه مسلمانان باشد، ضروری دین خواهد بود و اگر در نظر بعضی از مسلمانان ضروری باشد، ضروری مذهب خواهد شد.

۴- این تعریف از ضروری بهترین تعاریف و جامع افراد و مانع اغیار است و عبارت است از اینکه: ضروریات امری هستند که نزد جمیع مسلمین به صفت ثبوت و آشکار بودن و عدم نیاز به استدلال در عقل و به شیوع مزین شده و ارتباط این امور در ذهن مردم چنان مستحکم شده، که در نزد آنها شرعاً واضح و ثبوتش شایع شده، و از متسالم علیه و مُجمع علیه بالاتر است و هر مسلمانی می‌داند که جزء شریعت پیامبر (ص) است. مگر تازه مسلمان یا کسی که با مسلمانان همراهی و همکاری ندارد. با حذف کلمه جمیع مسلمین از ابتدای تعریف و کلمه هر مسلمان از انتها و گذاشتن گروه خاصی از مسلمانان به جای آن دو، تعریف ضروری مذهب به دست می‌آید. صفت ضروری از رابطه امر دینی یا مذهب با مسلمانان پدید می‌آید. اگر امر دینی طوری واضح و آشکار باشد، که اثبات آن در ذهن و عقل نیاز به دلیل نداشته باشد، ضروری دین و مذهب است.

۵- انکار ضروری دین به خودی خود موجب کفر نیست، زمانی موجب کفر است که مستلزم انکار خدا، انکار وحدانیت خدا یا انکار نبوت پیامبر اکرم (ص) شود. انکار ضروری دین خروج از اسلام است، با شرایطی که گفتیم و انکار ضروری مذهب فقط خروج از مذهب را به دنبال دارد و منکر همچنان مسلمان است.

## منابع و مأخذ:

قرآن کریم

استرآبادی، محمدامین بن محمدشریف، (۱۴۲۶ق) / الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیة، قم - ایران، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، (یک جلد)، چاپ دوم.

آل راضی، محمد هادی، (۱۴۲۸ ق) / ضروریات الدین و المذهب، مجله المنهاج، شماره ۴۶، صفحات ۲۰۷-۲۲۳. (<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/712734>)

امام خمینی، روح‌الله، (۱۳۷۶ق) / کتاب الطهارة (لایمام الخمینی، ط - القدیمة)، قم - ایران، چاپخانه حکمت، (۳ جلد)، چاپ اول.

امام خمینی، روح‌الله، (۱۴۲۱). کتاب الطهارة (لایمام الخمینی، ط - الجدیمة)، تهران - ایران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره (۴ جلد)، چاپ اول.

امام خمینی، روح‌الله، (۱۴۱۵). مکاسب المحرمه (لایمام الخمینی)، قم - ایران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره (۲ جلد)، چاپ اول.

بجنوردی، حسن، (۱۴۱۹ق) / القواعد الفقهیه، قم - ایران، نشر الهادی، (۷ جلد)، چاپ اول.

بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، (۱۴۱۶ق) / الرسائل الأصولیه، قم، چاپ اول.

تهانوی، محمدعلی بن علی، (۱۹۹۶ م) / کشف اصطلاحات الفنون، بیروت، چاپ اول.

عاملی، السید محمد جواد ابن محمد بن محمد حسینی، (۱۴۱۹ق) / مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (ط - الحدیثه)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، (۲۳ جلد)، چاپ اول.

خویی، ابو القاسم، (۱۴۱۸ ق) / موسوعه الإمام الخوئی، قم - ایران، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی (ره)، (۳۳ جلد)، چاپ اول.

طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۷۵ق) / الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، تهران - ایران، انتشارات کتابخانه جامع چهل ستون، (یک جلدی)، چاپ اول.

طیب، عبدالحسین، (۱۳۷۸). اطبیب البیان فی تفسیر القرآن، اسلام - تهران، (۱۴ جلد)، چاپ دوم.

کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق) / الکافی (ط - الإسلامیه)، تهران، دار الکتب الإسلامیه، (۸ جلد)، چاپ چهارم.

گلپایگانی، محمد رضا، (۱۴۱۳ق) / نتائج الأفكار فی نجاسة الکفار، قم - ایران، دار القرآن الکریم، (یک جلد)، چاپ اول.

محقق حلی، جعفر بن حسن، (۱۴۰۸ ق) / شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، قم - ایران، مؤسسه اسماعیلیان، (چهار جلدی) چاپ دوم.

مصطفوی سید کاظم، (۸۸/۷/۱۹) / درس خارج فقه، (<http://data.eshia.ir/Feqh/Archive/Mostafavi/Feqh/88/>) 88/07/20 88/07/19

مقدّس اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۳ق) / مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم - ایران، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، (چهارده جلدی)، چاپ اول.

همدانی، رضا بن محمد هادی، (۱۴۱۶ق) / مصباح الفقیه، قم، مؤسسه الجعفریة لإحیاء التراث و مؤسسه النشر الإسلامی، (۱۴ جلد)، چاپ اول.



## Analyzing the Criterion for the Essential Components of Islam and the Imāmiyyah School

### Abstract

Islām is the proclamation of religious principles, and the term Islām is a generic one, encompassing both formal Islamic faith and genuine Islamic faith. The status of faith, its ranks, and divine reward and punishment are all attributes of Islam as genuine faith. In many Islamic traditions (ahādīth), disbelief is defined as the opposite of faith, rather than the opposite of the first stage of Islām, leading to apostasy. Ḍarūrī—the essential component of religion—is a quality lacked inherently by shar‘—the religious regulations—or madhhab—the religious school; the quality of Ḍarūrī is applied to individuals’ minds and intellect, and to whether or not they possess the attributes of Thubūt (affirmation), Vuḍūh (clarity) and Shuhrah (rough consensus), as concerns all Muslims or all people practicing a particular religious school. The absence of these conditions can change a religious quality back to an unessential one. Ḍarūrī is different from such concepts as Ma‘lūm (self-evident), Tasālum (unanimous consensus), and Mujma‘un ‘Alayh (of broad agreement) since, unlike Ḍarūrī, they are all theoretical concepts and need logical verification before they are applied. If the denial of Ḍarūrī is brought about either by religious doubt or by ignorance, it will not entail religious disbelief and apostasy whether in terms of religion or of a particular religious school. If one’s rejection of a religious Ḍarūrī originates from his/her denial of Allah, or the divine mission of the Prophet of Islam, then (s)he has certainly lost Islamic faith; one’s denial of Ḍarūrī, as concerns a particular religious school, however, does lead to his/her abandonment of the Shi‘ite school, in which case, (s)he is still considered a Muslim.

**Keywords:** Ḍarūrī, denial of Ḍarūrī, faith, Islam, madhhab